

## دکتر رابرت چیشولم، او ۲ سموئیل، جلسه ۱، ۱۰ سموئیل ۱۶-۱۵

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه 10 در مورد اول سموئیل 15-16 است. شائول تاج و تخت خود را از دست می‌دهد، خداوند پادشاه جدیدی را انتخاب می‌کند.

در این درس، به بررسی اول سموئیل ۱۵ و ۱۶ خواهیم پرداخت. در اول سموئیل ۱۳ دیدیم که شائول به دلیل نافرمانی‌اش، از سلطنت برکنار شد.

در اینجا، در فصل ۱۵، او قرار است تاج و تخت خود را از دست بدهد، و خداوند به او اعلام خواهد کرد که در نهایت از مقام پادشاهی خود برکنار خواهد شد. بنابراین، یک بار دیگر، نافرمانی می‌تواند کسی را از امتیاز ویژه‌ای که خداوند به او اعطا کرده است، محروم کند. بنابراین، این فصل با این جمله آغاز می‌شود که سموئیل به شائول گفت: من کسی هستم که خداوند فرستاده تا تو را به پادشاهی بر قومش اسرائیل مسح کنم.

بنابراین، اکنون به پیام خداوند گوش دهید. بنابراین، یادآوری می‌شود که خداوند بر پادشاه اقتدار دارد. و بنابراین، شائول فقط باید به یاد داشته باشد که خداوند او را به عنوان پادشاه انتخاب و به عنوان پادشاه مسح کرد، و بنابراین شائول تابع اقتدار خداوند است.

این چیزی است که خداوند متعال می‌گوید. و سپس ترجمه NIV این است: من عملیقیان را به خاطر کاری که با اسرائیل کردند، مجازات خواهم کرد، زمانی که هنگام خروج از مصر، در راه آنها کمین کردند. این یک ترجمه احتمالی است.

من با دقت مشاهده کردم که چگونه عملیقیان در طول مسیر، زمانی که اسرائیل از مصر بیرون آمد، با اسرائیل مخالفت کردند. در متن عبری، فعل در واقع کامل است که اغلب نشان دهنده عمل کامل است. این امکان وجود دارد که به چیزی اشاره داشته باشد که خداوند قصد انجام آن را دارد، من آنها را مجازات خواهم کرد، و این با قطعیت همراه است.

اما ممکن است صرفاً به این معنی باشد که خداوند در گذشته به معنای واقعی کلمه از آنچه اتفاق افتاده است بازدید کرده یا مشاهده کرده است. اما واضح است که خداوند می‌خواهد عملیقیان را به خاطر کاری که با بنی‌اسرائیل هنگام خروج بنی‌اسرائیل از مصر انجام دادند، مجازات کند. و بنابراین خداوند می‌گوید، حالا برو، به عملیقیان حمله کن و هر آنچه را که متعلق به آنهاست، کاملاً نابود کن.

به آنها رحم نکنید، آنها را بکشید، زن و مرد، کودک و نوزاد، گاو و گوسفند، شتر و الاغ. این خیلی سختگیرانه به نظر می‌رسد. بنابراین، باید کمی در این مورد صحبت کنیم.

اول از همه، عملیقیان برای توجیه این نوع مجازات چه کردند؟ خب، اگر به فصل ۱۷ کتاب خروج برگردیم، می‌بینیم که بنی‌اسرائیل در بیابان سفر می‌کردند و عملیقیان دیدند که آنها خسته و فرسوده شده‌اند و عملیقیان بی‌رحمانه به آنها حمله کردند. خداوند به بنی‌اسرائیل اجازه داد تا پیروز شوند.

آن روز، اما خداوند همچنین گفت که می‌خواهد عمالیقیان به خاطر کاری که انجام داده بودند، نابود شوند. و در واقع، در تثنیه فصل ۲۵، ۱۷ می‌خوانیم که موسی می‌نویسد، به یاد داشته باشید که عمالیقیان در راه شما از مصر با شما چه کردند، چگونه در طول مسیر به شما برخوردند و وقتی که خسته و کوفته بودید، تمام عقب‌اماندگان شما را در عقب لشکرکشی از بین بردند.

آنها از خدا نمی‌ترسیدند. آنها هیچ ترسی از خدا نداشتند. و من فکر می‌کنم این ممکن است بخشی از مشکل عمالیقی‌ها باشد.

آنها قومی هستند که از خدا نمی‌ترسند. بنابراین، هنگامی که خداوند، خدایتان، شما را از شر تمام دشمنانی که در این سرزمین شما را احاطه کرده‌اند، رهایی بخشد، او شما را به عنوان میراث به شما می‌دهد. باید یاد عمالیقیان را از زیر آسمان پاک کنید.

فراموش نکنید.

ترجمه NIV این است که نام عمالیق را از زیر آسمان محو خواهی کرد.

فراموش نکنید. بنابراین، آنها به بنی‌اسرائیل حمله کرده بودند و چون از خدا نمی‌ترسیدند و چنین نگرشی نسبت به قوم خدا داشتند، خداوند فرمان داد که آنها را به عنوان یک قوم از بین ببرد.

و البته، این مشکل‌ساز است. وقتی در اول سموئیل ۱۵ می‌خوانیم، کاری که خداوند اساساً به شائول می‌گوید این است که آنها را از بین ببرد، مرد، زن، کودک، تا نوزادان، آنها را کاملاً نابود کند. این نسل‌کشی است.

و بنابراین، برخی از مردم به این نگاه می‌کنند و می‌گویند، خدای کتاب مقدس، خدای عشق، هرگز به کسی دستور نمی‌دهد که چنین کاری انجام دهد. البته، خداوند به بنی‌اسرائیل گفت که همین کار را با کنعانیان انجام دهند. بنابراین، ظاهراً ما اینجا با یک مشکل مواجه هستیم.

اما چند عامل وجود دارد که باید در نظر بگیریم. فکر نمی‌کنم هرگز از نظر احساسی با این موضوع کنار بیایی. تصویر نابودی کامل یک ملت.

از نظر احساسی، هرگز با این موضوع احساس راحتی نخواهید کرد. اما گاهی اوقات نمی‌توانیم بر اساس احساسات عمل کنیم. باید به مسائل همانطور که خدا به آنها نگاه می‌کند، نگاه کنیم.

و در این مورد خاص، عمالیقیان گناهی فجیع علیه او و قومش مرتکب شده بودند. و خدا در دسته‌ای متفاوت از ماست. ارتکاب نسل‌کشی، نابود کردن مرد، زن، کودک و نوزاد برای ما همیشه اشتباه خواهد بود، زیرا ما اختیار انجام این کار را نداریم.

اما خدا کیست؟ خدا فقط یک انسان دیگر نیست. خدا، خداست. او در یک دسته بندی متفاوت قرار دارد.

اینجا باید یک تمایز قائل شویم. خدا خالق است. او کسی است که زندگی را خلق می‌کند.

و تمام حیات از او سرچشمه می‌گیرد. و بنابراین، او به عنوان منبع تمام حیات، بر همه اقتدار دارد. و به عنوان خالق، می‌تواند تصمیم بگیرد حیات را که خود بخشیده است، از او بگیرد.

ببینید، ما این اختیار را نداریم چون ما زندگی نمی‌بخشیم. ما خالق نیستیم. و بنابراین، خدا یگانه است.

و خدا می‌تواند تصمیم بگیرد که تو فرزندان را از دست بدهی. من آن فرزندان را به تو دادم. همه فرزندان نعمتی از جانب خدا هستند.

آنها هدیه‌ای از جانب خدا هستند. و خدا می‌تواند در صورت تمایل، هدایای خوب خود را از آنها بگیرد. او گاهی اوقات این کار را با اسرائیل انجام می‌دهد.

او گفت چون شما بعل را می‌پرستید، چون شما این خدای باروری کنعانی دروغین را می‌پرستید تا بتوانید بچه‌های زیادی داشته باشید، حدس بزنید چه می‌شود؟ من بچه‌هایتان را از شما می‌گیرم. این حرف تندی به نظر می‌رسد، اما خدا حق دارد این کار را انجام دهد. بنابراین باید به یاد داشته باشیم که خدا کیست.

او خالق و بخشنده حیات است، کسی که حق دارد هر زمان که صلاح بداند، حیات را از بین ببرد. همچنین در عهد عتیق، خدا بسیار جمعی فکر می‌کند. ما معمولاً این کار را نمی‌کنیم.

ما تمایل داریم بیشتر روی افراد تمرکز کنیم. اما در تفکر باستانی اسرائیل و در تفکر خدا، او اغلب به صورت گروهی فکر می‌کند. آموزه ما در مورد گناه نخستین، در واقع یک آموزه جمعی است.

ما در آدم گناه کردیم. این ارتباط ما با آدم است که ما را گناهکار می‌کند. ما حق اعتراض به خدا را نداریم.

خب، من آنجا در باغ نبودم. من از میوه نخوردم. من لیاقت داشتم که در دسته‌ی متفاوتی از آدم قرار بگیرم.

نه، ما به آدم متصل هستیم. از نظر بیولوژیکی، ما به آدم متصل هستیم و چه بخواهیم چه نخواهیم، عواقب گناه او به ما می‌رسد زیرا این روشی است که به صورت جمعی عمل می‌کند. در فرهنگ ما، گاهی اوقات به صورت جمعی فکر می‌کنیم، اما نه در این زمینه.

برای مثال، به عنوان یک طرفدار ورزش، از این مثال استفاده می‌کنم. فرض کنید کمی به عقب برگردیم و تاریخ NBA را مرور کنیم و شیکاگو بولز یک عنوان قهرمانی دیگر در NBA کسب کند، و آنها در صف ایستاده‌اند تا حلقه‌های قهرمانی خود را از کمیسر استرن در آن زمان بگیرند، و آنها با لباس‌های سیاه و سفید خود هستند، و ناگهان چارلز بارکلی و پاتریک اوینگ، آنها را به خاطر دارید؟ آنها بازیکنان بزرگی در حد تالار مشاهیر بودند که هرگز حلقه قهرمانی را نبردند زیرا بولز در تمام مسابقات قهرمان می‌شد.

و فرض کنید آنها با لباس‌های فرم تیم‌هایشان در یک خط قرار می‌گیرند، و به سمت کمیسر استرن می‌آیند و دستشان را دراز می‌کنند تا انگشتی پیدا کنند، و کمیسر استرن چه خواهد گفت؟ شما برای چه اینجا هستید؟ شما که لباس مشکی و قرمز پوشیده‌اید.

تو هیچ حقی نداری. تو هیچ حقی برای داشتن حلقه نداری. این مربوط به نهاد شرکت است.

این مربوط به تیم است، و آنها ممکن است اعتراض کنند، بله، اما بیل و نینگتون و جاد بوشلر، می‌دانید، این بازیکنان نسبتاً جزئی که حتی به توانایی اوینگ و بارکلی نزدیک هم نبودند، دارند حلقه دریافت می‌کنند، پس چرا ما نباید این کار را بکنیم؟ و کمیسر استرن باید بگوید که این مربوط به فرد نیست، رفقا. شما جوایزی را بردید، اما این مربوط به تیم است. یا مثل این است که سر کار بروید و متوجه شوید که شرکت ورشکست شده است، و درخواست می‌کنید که دفترتان باز شود و به شما اجازه داده شود به کار خود ادامه دهید زیرا سال گذشته به عنوان یک کارمند رتبه A+ گرفته‌اید، و سزاوار از دست دادن شغل خود نیستید.

تو واقعاً کارمند خوبی بودی، و بنابراین شرکت باید به کارش ادامه بدهد و به تو حقوق بدهد. نه، نه، نه. مسئله تو، شخص خودت، نیست.

این مربوط به نهاد، شرکت است، و بنابراین می‌توانیم طرز فکر شرکت‌ها را درک کنیم. فقط این است که ما معمولاً وقتی صحبت از اخلاق، درست و غلط، و قضاوت و مجازات می‌شود، اینگونه فکر نمی‌کنیم. ما تمایل داریم که آن را فردی ببینیم، اما خدا گاهی اوقات به گروه‌های انسانی نگاه می‌کند.

اسرائیل قوم برگزیده اوست. عمالیقان دشمنان اسرائیل بودند و خداوند آنها را به عنوان یک نهاد واحد می‌بیند، در تفکر خود به عنوان خالق، دهنده و گیرنده زندگی، او حکم می‌کند که می‌خواهد آنها از بین بروند. او نمی‌خواهد عمالیقان بیشتری روی زمین باشند.

عمالیقان، عمالیقان بیشتری را پرورش می‌دهند. او می‌خواهد آنها از بین بروند، و می‌دانم که این حرف تندی به نظر می‌رسد، و همانطور که می‌گویم، من هم همینطور فکر می‌کنم، اما این واقعیت از دیدگاه خداست، و بنابراین او به سائل می‌گوید، ما باید در این مورد کاری انجام دهیم. بُعد مشکل‌ساز دیگر این است که این عمالیقان مدت‌ها پس از زمان موسی زندگی می‌کردند، و بنابراین آنچه ما داریم نسل‌های بعدی عمالیقان هستند که به خاطر گناهان اجدادشان مجازات خواهند شد، و ما معمولاً اینطور فکر نمی‌کنیم.

گذشته از همه اینها، قانون عهد عتیق می‌گوید که فرزند را به خاطر گناهان پدرش مجازات نکنید. با این وجود، در عهد عتیق جاهای زیادی وجود دارد که خدا دقیقاً همین کار را انجام می‌دهد. در واقع، من اخیراً مقاله‌ای در این مورد برای مجله Bibliotheca Sacra نوشتم.

وقتی خدا بچه‌ها را به خاطر گناهان پدران مجازات کند، جلویش را می‌گیرم. می‌توانید آن را در شماره اخیر مجله BibSac همانطور که ما آن را می‌نامیم، پیدا کنید، بنابراین من کمی در مورد این موضوع فکر کرده‌ام. در عهد عتیق جاهای زیادی وجود دارد که فرزندان به خاطر گناهان پدر مجازات می‌شوند.

خدا نمی‌خواهد انسان‌ها این کار را در دادگاه‌های انسانی انجام دهند، اما خود او، به عنوان خالق، دهنده و گیرنده زندگی، گاهی اوقات می‌تواند حکم کند که فرزندان به خاطر گناهان پدران مجازات شوند، و این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. و ضمناً، همانطور که روایت را می‌خوانیم و به داستان نزدیک می‌شویم، متوجه می‌شویم که این عملی‌هایی که در آن زمان زندگی می‌کردند، هیچ تفاوتی با عملی‌های زمان موسی ندارند، زیرا به آیه ۸۱ می‌رسیم و سموئیل به شائول یادآوری می‌کند که او تو را به مأموریتی فرستاده است، برو و آن مردم شرور، عملی‌ها را کاملاً نابود کن. بنابراین،

آنها هنوز هم افراد شروری هستند، و اغلب اوقات اینطور است.

فرهنگ‌ها در این دنیای سقوط کرده فاسد می‌شوند، و یک نسل تمام فساد را که در خود دارد به نسل بعدی منتقل می‌کند، و بنابراین عملی‌ها همچنان دشمن اسرائیل، قومی شرور، هستند. بنابراین، شائول طوری به نظر می‌رسد که انگار می‌خواهد مطیع باشد. او ارتش خود را احضار می‌کند، به شهر عملی‌ها می‌آورد، کمین می‌کند، اما قبل از انجام این کار، می‌خواهد به قینیان هشدار دهد.

قینیان چه کسانی هستند؟ آیه ۶ آنها مردمی هستند که مهربانی نشان دادند. برخلاف عملی‌ها، آنها وقتی بنی‌اسرائیل از مصر بیرون آمدند، با آنها مهربانی کردند و بنابراین شائول می‌خواهد به آنها هشدار دهد. او می‌گوید، بروید، عملی‌ها را رها کنید تا شما را با آنها نابود نکنم.

آنها نزدیک عملی‌ها و بنی‌اسرائیل زندگی می‌کردند، و وقتی حمله را آغاز کردند، ممکن است وقت نداشته باشند که بفهمند چه کسی قینی و چه کسی عملی است.

بنابراین، شائول به قینیان هشدار می‌دهد که شما باید برای مدتی از شهر خارج شوید، به اصطلاح، زیرا ما قصد حمله به عملی‌ها را داریم و نمی‌خواهیم هیچ یک از شما در طول این حمله بمیرید. بنابراین، می‌توانید ببینید که خداوند در اینجا بین قینیان و عملی‌ها بر اساس نگرش آنها نسبت به اسرائیل تمایز قائل می‌شود.

بنابراین، شائول در آیه ۷ به عملی‌ها حمله می‌کند و در آیه ۸ اجاج، پادشاه عملی‌ها را زنده دستگیر می‌کند. این یک مشکل است. به او گفته شده بود که همه را از بین ببرد، و او تمام قومش را با شمشیر کاملاً نابود کرد.

بنابراین، شائول در اینجا یک استثنا قائل می‌شود. او پادشاه، اجاج، را زنده نگه می‌دارد. اما شائول و ارتش، اجاج و بهترین گوسفندان و گاوها، گوساله‌ها و بره‌های چاق و هر چیز خوبی را که حاضر به نابودی آن نبودند، نجات دادند.

این خیلی مهم است. آنها حاضر نبودند کاری را که خدا به آنها گفته بود انجام دهند. آنها حاضر نبودند کاملاً نابود کنند.

بنابراین، این یک عمل ارادی از جانب آنهاست، بدون هیچ سردرگمی. اما هر چیزی که تحقیر شده و ضعیف بود را کاملاً نابود کردند. بنابراین، ما با این ممنوعیت بر دام‌های عملی‌ها مشکلی نداریم، تا زمانی که دام‌های بیمار باشند.

اما ما خوبها را زنده نگه می‌داریم. خب، این خوب به نظر نمی‌رسد، و ممکن است انتظار داشته باشید که دردسرهایی در پی داشته باشد. بنابراین، کلام خداوند در آیه -ابه سموئیل رسید، و توجه کنید که خداوند چه می‌گوید، پشیمانم.

از اینکه شائول را پادشاه کرده‌ام پشیمانم. تقریباً انگار خداوند می‌گوید، کاش این کار را نکرده بودم، که البته برای دیدگاه ما نسبت به علم مطلق الهی مشکلاتی ایجاد می‌کند، زیرا خداوند می‌دانست که این اتفاق خواهد افتاد. من فکر می‌کنم این بیشتر یک واکنش احساسی از جانب خداوند است.

من، از نظر احساسی، همان نوع پشیمانی را احساس می‌کنم که انسانها وقتی چیزی طبق ایده‌آل پیش نمی‌آورد، احساس می‌کنند. من پشیمانم. فکر نمی‌کنم این به این معنی باشد که خدا نمی‌دانسته قرار است چنین اتفاقی بیفتد.

متاسفم که در آن سطح از احساسات، شائول را پادشاه کردم. باید کمی آب بیاورم. ببخشید.

خب، این کمی بهتر شد. همیشه خوب است که با او روغن‌کاری شود، چون او از من روی برگردانده و به دستورات من عمل نکرده است. ساموئیل عصبانی بود.

به ما نمی‌گوید که او از چه کسی عصبانی بود، و تمام آن شب را به درگاه خداوند فریاد زد. اما من حدس می‌زنم که سموئیل از شائول نیز ناراحت بود. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او از خداوند عصبانی بوده باشد.

او فقط از این وضعیت ناراحت بود. و به درگاه خداوند فریاد می‌زند. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او در حال وساطت و تلاش برای تغییر نظر خداوند بوده باشد.

ممکن است فقط فریادی از درد و سوگواری بوده باشد. بنابراین، گناه شائول، خدا را به پشیمانی، سموئیل را به خشم، و به گمانم غم و اندوه کشانده است. بنابراین صبح زود، سموئیل بلند شد و به استقبال شائول رفت، و به او گفته شد، این جالب است، شائول به کارمل رفته است.

او در آنجا بنای یادبودی به افتخار خودش ساخته و به جلجال رفته است. پس، شائول در اینجا افکار خوبی در مورد خودش دارد. او در حال ساختن بنای یادبودی برای خودش است.

او از شائول مرددی که در فصل‌های قبلی دیدیم، خیلی فاصله گرفته است. حالا همه چیز درباره شائول است. به من نگاه کن، چه پیروزی بزرگی به دست آوردم.

خب، سموئیل به او می‌رسد و شائول می‌گوید، خداوند تو را برکت دهد. من دستورات خداوند را انجام داده‌ام. به نظر می‌رسد شائول فکر می‌کند که مطیع بوده است.

و من فکر می‌کنم پاسخ سموئیل طنزآمیز است. پس این صدای بع گوش‌فندان در گوش‌های من چیست؟ این صدای ناله گاوها چیست که می‌شنوم؟ بنابراین، شائول اساساً می‌گوید، من از خداوند اطاعت کردم، ما همه آنها را از بین بردیم، مرد، زن، کودک، تا حیوانات.

و سموئیل می‌گوید، خب، پس چرا من گوسفند و گاو می‌شوم؟ شائول پاسخ داد، پس سربازان آنها را از عمالقی‌ها آوردند. آنها بهترین گوسفندان و گاوها را برای قربانی کردن برای خداوند، خدای شما، نگه داشتند، اما ما بقیه را کاملاً نابود کردیم. فکر می‌کنم قضیه کمی فراتر از این است.

اما دوباره توجه کن، شائول، مطابق معمول، او روی چه چیزی تمرکز دارد؟ آیین. آیین مذهبی. می‌دونی، من تصمیم گرفتم سموئیل را به کم اینجا فریلنسر بشه.

خداوند می‌خواهد همه چیز نابود شود، اما من فکر کردم بهتر است که بهترین‌ها را نجات دهیم و یک قربانی فوق‌العاده برای خداوند انجام دهیم. آیا او این را دوست ندارد؟ چیزی که در این فصل کشف خواهیم کرد این است که شما با خداوند آزادانه رفتار نمی‌کنید. وقتی خداوند به شما می‌گوید که می‌خواهد کارها به روش خاصی انجام شود، شما آنها را انجام می‌دهید.

شما سعی نمی‌کنید که بر اساس فرمان و اراده خدا عمل کنید. خب، من راه بهتری دارم. من در این مورد فکر بهتری کرده‌ام.

نه، نه، خداوند انتظار اطاعت کامل و بی‌چون و چرا را در تمام جزئیات دارد. سموئیل به شائول گفت، آیه ۱۶.

بگذار به تو بگویم که خداوند دیشب به من چه گفت. بگو، شائول پاسخ داد. سموئیل گفت، اگرچه زمانی در نظر خودت کوچک بودی، اما به یاد بیاور وقتی که او برگزیده شد، وقتی سموئیل برای اولین بار برگزیده شد، گفت، من کیستم؟ من کوچک پیر از بنیامین کوچک پیر، از خانواده‌ی کوچک پیر ما.

من کیستم؟ آیا تو رئیس قبایل اسرائیل نشدی؟ خداوند تو را به پادشاهی بر اسرائیل مسح کرد. یادآوری دیگری از اقتدار خداوند بر او. این فصل اینگونه آغاز شد.

او تو را به مأموریتی فرستاد و گفت، برو و آن مردم شرور، عمالقیان، را کاملاً نابود کن. علیه آنها جنگ کن تا آنها را از صحنه روزگار محو کنی. چه چیزی در این مورد مبهم است؟ نابودی کامل.

آنها مردمی شرور هستند. من اعلام کرده‌ام که دیگر نباید روی این زمین زنده باشند. چرا از خداوند اطاعت نکردید؟ چرا به غارت دست زدید و در نظر خداوند بد عمل کردید؟ خب، شائول هنوز آماده نیست که با سموئیل موافقت کند.

در نظر او، او کار درست را انجام داد. اما شائول گفت: «من از خداوند اطاعت کردم. من به مأموریتی که خداوند به من محول کرده بود، رفتم.»

من عمالقیان را کاملاً نابود کردم و اجاج، پادشاه آنها را بازگرداندم. سربازان گوسفندان و گاوها را بردند. حالا او سربازان را به اینجا می‌آورد.

سربازان گوسفندان و گاوها را از غنیمت گرفتند، بهترین چیزهایی که به خدا اختصاص داده شده بود، تا آنها را برای خداوند، خدای شما، در جلجال قربانی کنند. او اکنون سربازان را آنجا پنهان کرده است، برای احتیاط. او باید خودش را بپوشاند.

و سموئیل فرار است به این استدلال پاسخ دهد. و او این سؤال را مطرح می‌کند که آیا، آیه ۲۲، آیا خداوند از قربانی‌های سوختنی و قربانی‌ها به اندازه اطاعت از خداوند لذت می‌برد؟ این یک اصل بسیار مهم است که ما در انبیا می‌بینیم. اشعیا، اکلاسیک

متن.

بنی‌اسرائیل برای خداوند قربانی می‌آورند، و خداوند می‌گوید، از آنها خسته شده‌ام. تا اینجا، من در قربانی‌ها تا اینجا هستم. من اطاعت می‌خواهم، نه قربانی.

وقتی نافرمانی می‌کنی و قربانی می‌آوری، فقط یک گناه به گناه دیگر اضافه می‌شود. ریاکاری به نافرمانی. اطاعت از قربانی بهتر است و اطاعت از چربی قوچ بهتر است.

در عهد عتیق جایی برای فداکاری وجود دارد، اما فداکاری دغدغه اصلی خداوند نیست. اطاعت دغدغه اصلی اوست. این یک متن کلاسیک است.

بدیهی است که این موضوع کلیدی در این متن است. سموئیل در ادامه به شورش اشاره می‌کند، بنابراین او می‌گوید کاری که شما انجام داده‌اید شورشی مانند گناه پیشگویی است و تکبر مانند شر بت‌پرستی است. کاری که شما انجام داده‌اید به بدی پیشگویی و بت‌پرستی است.

تو نیز می‌توانی خدای دیگری را بپرستی، زیرا کلام خداوند را رد کرده‌ای. او تو را به عنوان پادشاه رد کرده است. به مکاتبات آنجا مراجعه کن.

تو خداوند را رد می‌کنی، او هم تو را رد می‌کند. تو کلام خداوند را رد کردی، او هم تو را به عنوان پادشاه رد کرده است. سپس شائول به سموئیل گفت، خب، او متوجه شده که نمی‌تواند در این بحث پیروز شود، و می‌گوید، من گناه کرده‌ام.

بنابراین، او به گناه خود اعتراف می‌کند. من از فرمان خداوند و دستورالعمل‌های تو سرپیچی کردم، و اکنون ما در اینجا یک واقعیت جدید را کشف می‌کنیم. من از مردان می‌ترسیدم، و بنابراین تسلیم آنها شدم.

باعث میشه فکر کنم که آیا واقعاً مردها می‌خواستند فقط قربانی کنند یا می‌خواستند تعدادی از این دامها را برای خودشان نگه دارند، اما شائول از آنها می‌ترسید. چیزی شبیه به هارون، می‌دانید، وقتی بنی‌اسرائیل او را تحت فشار قرار دادند و او تمام طلاها را در آتش ریخت و ناگهان این گوساله بیرون آمد. حالا از شما التماس می‌کنم، گناه من را ببخشید و با من برگردید تا بتوانم خداوند را پرستش کنم.

او هنوز شیفته‌ی پرستش است و طلب بخشش می‌کند و می‌خواهد که سموئیل او را تأیید کند تا بتواند خداوند را پرستش کند. اما سموئیل در آیه ۲۶ به او می‌گوید: «من با تو برنخواهم گشت. تو کلام خداوند را رد کرده‌ای و خداوند تو را از پادشاهی بر اسرائیل رد کرده است.»

او این را تکرار می‌کند. اگر صدای شائول را نشنیدید، گوش دهید. سپس سموئیل برمی‌گردد تا برود، اما شائول لبه ردای او را می‌گیرد و ردایش پاره می‌شود.

سموئیل رو به او می‌کند، و این پیامبران همیشه آماده‌اند تا درسی بدهند. آن‌ها همیشه برای لحظات تعلیم آماده‌اند. این یکی از آن لحظات است، و سموئیل با ردایش که پاره شده، می‌خواهد نکته‌ای را بیان کند.

او می‌خواهد از این به عنوان یک مثال استفاده کند. سموئیل به او گفت: «خداوند پادشاهی اسرائیل را پاره کرده است.» همانطور که تو لباس مرا پاره کردی، خداوند امروز پادشاهی اسرائیل را از تو پاره کرده و آن را به یکی از همسایگانت، به کسی بهتر از تو داده است.

شما.

در این مرحله، متوجه می‌شویم که خب، این همسایه، این یکی که از شما بهتر است، احتمالاً همان کسی است که قبلاً به عنوان مرد مورد علاقه‌ی خدا از او یاد شده بود، اما ما هنوز نمی‌دانیم این کیست. در این مورد خاص، قرار است بفهمیم که او کیست.

خیلی سریع، در فصل بعد، این موضوع با این موضوع همراه می‌شود. بنابراین، کسی که جلال اسرائیل است دروغ نمی‌گوید و نظرش را تغییر نمی‌دهد، زیرا او انسان نیست و باید نظرش را تغییر دهد.

حالا، جالب است چون فعل استفاده شده اینجا بارها در عهد عتیق استفاده شده، جایی که خدا، به اصطلاح، نظرش را عوض می‌کند. او پشیمان می‌شود. در واقع، یونس در فصل ۴ کتاب یونس به خدا می‌گوید، می‌دانستم این اتفاق می‌افتد.

می‌دانستم که مردم نینوا توبه خواهند کرد، و تو آنها را رها می‌کنی و قضاوتشان نمی‌کنی، چون تو چنین خدایی هستی. تو از آن نوع خدایی هستی که معمولاً نظرش را عوض می‌کند، و وقتی مردم توبه می‌کنند، از فرستادن داوری منصرف می‌شود.

در یوئیل باب ۲، می‌بینید که این موضوع نیز تأیید شده است.

پیامبر، خدا را کسی توصیف می‌کند که معمولاً نظرش را تغییر می‌دهد. موارد زیادی وجود دارد که خدا دقیقاً همین کار را می‌کند. او پشیمان می‌شود.

شاید عبارت «تغییر نظرش» بهترین عبارت نباشد، زیرا این نشان می‌دهد که خدا نامطمئن است، اما او نیت خود را تغییر می‌دهد. او این تغییر را در پرتو توبه انجام می‌دهد.

خب، کدام است؟ آیا خدا معمولاً توبه می‌کند یا نمی‌کند؟ بعضی افراد متنی مثل این را می‌گیرند و با آن، متون دیگر را کنار می‌زنند.

فکر نمی‌کنم این درست باشد. فکر می‌کنم باید به زمینه‌ها نگاه کنیم. معمولاً خدا توبه می‌کند.

او چنین خدایی است. او خدایی آمرزنده و مهربان است و وقتی مردم توبه می‌کنند، از فرستادن داوری که در مورد آن به آنها هشدار داده بود، منصرف می‌شود. در واقع، پیشگویی اغلب برای این طراحی شده است که مردم را به توبه سوق دهد تا خدا بتواند توبه کند.

بنابراین، توبه کردن خدا به این معنی نیست که او تغییرناپذیر است یا خدایی در حال تغییر است. نه، او به طور تغییرناپذیری مهربان است و برای اینکه چنین خدایی باشد، باید توبه کند. اما مواقعی وجود دارد که مردم از خط قرمز عبور می‌کنند و سپس خدا فرمان می‌دهد که داوری در راه است و او این نوع اظهارات را با جمله‌ای مانند این مشخص می‌کند.

من مردی نیستم که نظرم را عوض کنم. این اتفاق نخواهد افتاد. انسان‌ها تغییر خواهند کرد، اما زمانی می‌رسد که من حاضرم قضاوتم را تغییر دهم و از قضاوتم دست بکشم، اما گاهی تصمیم می‌گیرم، نه، برای این کار خیلی دیر شده است.

و وقتی این کار را می‌کند، چیزی شبیه به این می‌گوید، و در این مورد خاص، نه، در این موقعیت، قرار نیست مثل یک انسان باشد که کوتاه بیاید. من تغییر نمی‌کنم. این یک امر قطعی است.

تو دیگر پادشاه نخواهی بود. بنابراین، شائول در آن لحظه پاسخ می‌دهد، من گناه کرده‌ام. او دوباره به آن اعتراف می‌کند، اما لطفاً مرا در برابر بزرگان قومم و در برابر اسرائیل محترم بدار.

با من برگرد، تا بتوانم خداوند، خدای تو را پرستش کنم. او هنوز شیفته‌ی این پرستش است، هرچند توجه داشته باشید که در این لحظه درخواست بخشش نمی‌کند، چون فکر می‌کنم متوجه شده که سموئیل سخترانی داوری را بی‌فاید و شرط و غیرقابل فسخ اعلام کرده است. او پیامدهای این را درک می‌کند، اما هنوز هم از سموئیل درخواست لطف دارد.

بنابراین، سموئیل با شائول برگشت، و شائول خداوند را پرستش کرد، اما سموئیل... چیز دیگری در ذهنش بود. سموئیل گفت، اگوج، پادشاه عمالیقیان را نزد من بیاورید. توجه کنید که شائول نمی‌گوید، بهتر است اگوج را بکشم.

من گناه کردم، پس بهتر است کاری در موردش انجام دهم. نه، نه، بنابراین، آنها اگوج را پیش او آوردند.

او می‌گوید، مطمئناً تلخی مرگ گذشته است. او فکر می‌کند که نجات خواهد یافت، اما سموئیل آن را به عنوان یک امر عادلانه می‌بیند. شمشیر تو زنان را بی‌فرزند کرده است.

ای عمالیقی شورو، تو مردم را به قتل رسانده‌ای، و به این ترتیب مادرت در میان زنان، بی‌فرزند خواهد شد. و سموئیل، اگوج را در حضور خداوند در جلال به قتل می‌رساند. بنابراین، یک داستان غم‌انگیز وجود دارد.

با درس‌های مهمی که با از دست دادن تاج و تخت شائول می‌بینیم. نافرمانی می‌تواند کسی را از امتیاز ویژه‌ای که خدا به او داده است محروم کند. همان درسی که در فصل ۱۳ دیدیم، همان درسی که با الی دیدیم.

درس مهم دیگر در این مورد این است که خداوند اولویت بیشتری برای اطاعت نسبت به ظاهرگرایی مذهبی قائل است، و این مهم است که به خاطر داشته باشیم. واقعاً همینطور است. من زمانی را به یاد دارم که من و برخی دیگر از رهبران کلیسا برای مقابله با...

زنی که به شوهرش خیانت کرده بود، و گفت، شماها شروع نکنید به موعظه کردن علیه من.

من هر روز جلسات عبادی دارم. خب، ببخشید. جلسات عبادی، این نوعی فرمالیسم مذهبی است.

اگر آشکارا از خداوند نافرمانی کنی، به او توهین کنی، هیچ فایده‌ای برایت ندارد. بنابراین، اطاعت، نه فداکاری. خداوند اولویت را به اطاعت می‌دهد، نه به ظاهرگرایی مذهبی.

و هنگامی که خداوند داوری را بدون قید و شرط و برگشت‌ناپذیر اعلام می‌کند، حکم خود را تغییر نخواهد داد. خوشبختانه برای ما به عنوان گناهکاران، او اغلب حاضر است وقتی توبه می‌کنیم، توبه کند. اما برای بعضی‌ها، زمانی می‌رسد که دیگر خیلی دیر شده است.

و ما این را در این متن خاص می‌بینیم. حالا سموئیل بلند می‌شود و به رامه می‌رود. شائول به خانه‌اش در جبعه می‌رود، و متن می‌گوید که تا روزی که سموئیل درگذشت، او دیگر به دیدن شائول نرفت.

و سموئیل برای شائول سوگواری می‌کند، و خداوند از اینکه شائول را پادشاه کرده بود پشیمان شد. بنابراین، گناه شائول غم بزرگی را برای سموئیل به ارمغان آورده است. و پشیمانی را برای خداوند به ارمغان آورده است. با این حال، خداوند اشاره کرد که جایگزینی برای شائول در نظر دارد، همسایه‌ای، کسی که از شائول بهتر است.

و ما در فصل ۱۶ او آشنا خواهیم شد. بنابراین، اول سموئیل ۱۶، خداوند پادشاه جدیدی را انتخاب می‌کند. و خواهیم دید که خداوند هنگام انتخاب این پادشاه جدید، به شخصیت درونی اولویت می‌دهد، نه به ظواهر بیرونی.

بنابراین، در فصل ۱۶، خداوند به سموئیل می‌گوید، تا کی برای شائول سوگواری خواهی کرد، زیرا من او را از پادشاهی بر اسرائیل برکنار کرده‌ام؟ این ماجرا به اندازه کافی طولانی بوده است، اما ما باید به جلو حرکت کنیم. شاخ خود را با روغن پر کنید و به راه خود ادامه دهید. به نظر می‌رسد که منظور از روغن، روغن برای مسح است.

ما می‌خواهیم یک نفر جدید را مسح کنیم. من تو را پیش پسی از بیت‌الحم می‌فرستم. من یکی از پسرانش را برای پادشاهی انتخاب کرده‌ام.

اما سموئیل گفت، چطور می‌توانم بروم؟ اگر شائول از این موضوع باخبر شود، مرا خواهد کشت. و چیزی که باید بدانی این است که این سفر او را مستقیماً از شهر شائول عبور خواهد داد. و بنابراین، ممکن است سوالاتی پرسیده شود.

همانطور که در تفسیرم در این مورد، تفسیر «متن تعلیم» بر کتاب اول سموئیل، برای پیچیده‌تر کردن موضوع گفته‌ام، سفر ۱۶ کیلومتری از رامه به بیت‌الحم، پیامبر را مستقیماً از جبعه عبور می‌داد. و بنابراین خداوند چگونه به این موضوع واکنش نشان خواهد داد؟ اگر از این مسیر عبور کنم، از من سؤال خواهند پرسید. قرار است چه بگویم؟ من در راه مسح یک پادشاه جدید هستم.

آنها مرا خواهند کشت. بنابراین، خداوند فرمود، یک گوساله با خود ببر و بگو، من آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم. پس، این فریب است.

جسی را به قربانی دعوت کن، و من به تو نشان خواهم داد که چه کار کنی. تو باید کسی را که من نشان می‌دهم برای من مسح کنی. پس در نهایت، خداوند می‌گوید، فقط به او بگو که قرار است قربانی تقدیم کنی، که درست است، اما تمام حقیقت نیست.

و این فریبده است. و بنابراین ممکن است باعث شود از خود پرسید، خب، این چه ربطی به آن دارد؟ آیا خداوند گاهی اوقات فریب را تأیید می‌کند؟ و واقعیت این است که او این کار را می‌کند. واقعاً ... کتاب خوبی از متیو نیوکرک به نام «فقط فریبکاران» است.

در این کتاب، نوکیترک موضوع فریب در رابطه با خدا را بررسی می‌کند. او به هر متن در متن خودش نگاه می‌کند و سعی می‌کند اصولی را برای زمانی که متوجه می‌شویم فریب منفی است و در موارد دیگر، خنثی یا شاید حتی مثبت است، تدوین کند. واقعیت این است که خدا گاهی اوقات از فریب به عنوان شکلی از

قضاوت و اینکه گاهی اوقات افراد می‌توانند به دلیل بی‌اخلاقی خود، حق خود را برای دانستن حقیقت از دست بدهند.

و بنابراین سائل یک قاتل بالقوه است و حق خود را برای دانستن حقیقت از دست داده است. او از خدا نافرمانی کرده است. بنابراین خداوند هیچ اشکالی در فریب دادن او و محروم کردن او از حقیقت نمی‌بیند. اما اگر می‌خواهید در مورد کل این موضوع بیشتر بخوانید و آن را بسیار بسیار کامل بررسی کنید، و فکر می‌کنم به طور قانع‌کننده‌ای کتاب متیو نیوکرک را تأیید می‌کنم، آن کتاب را به شما توصیه می‌کنم.

متیو نیوکرک، عادل فریبکاران. بنابراین، سموئیل آنچه را که خداوند گفته بود انجام داد، و وقتی به بیت لحم رسید، بزرگان شهر از استقبال او لرزیدند. چیزی ترسناک در مورد سموئیل وجود دارد.

پیامبر می‌آید. آیا او می‌آید تا نوعی داوری را اعلام کند؟ آیا ما در دردسر هستیم؟ و آنها پرسیدند، آیا شما در صلح می‌آید؟ و سموئیل پاسخ داد، بله، در صلح. من آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم، همانطور که خداوند به او گفته بود بگوید.

خودتان را تقدیس کنید و با من به قربانی بیایید. سپس او یسی و پسرانش را تقدیس کرد و آنها را به قربانی دعوت کرد. بنابراین، کاری که ما اینجا انجام می‌دهیم، این است که برای یک پادشاه جدید تست می‌دهیم.

و وقتی رسیدند، سموئیل الیاب را دید و با خود فکر کرد، مطمئناً مسیح خداوند اینجا در مقابل خداوند ایستاده است. او الیاب پسر یسا را دید، و او قد بلند و قیافه‌ای ابهت‌دار داشت، شبیه شائول بود. و بنابراین، سموئیل اینطور فکر می‌کند.

سموئیل به ظاهر بیرونی فکر می‌کند. و توجه کنید که خداوند در آیه ۷ به او چه می‌گوید. اما خداوند به سموئیل گفت، به ظاهر یا قد او توجه نکن، زیرا من او را رد کرده‌ام. خداوند به آنچه مردم می‌بینند نگاه نمی‌کند.

مردم به ظاهر نگاه می‌کنند. و در واقع متن عبری می‌گوید، به چشم‌ها نگاه کنید. اما خداوند به قلب، به آنچه در درون است، نگاه می‌کند.

مردم به ظاهر نگاه می‌کنند، به خصوص در این مورد به چشم‌ها. خداوند به قلب نگاه می‌کند. بنابراین، معیار ما در اینجا با معیاری که هنگام انتخاب سائل استفاده کردیم، متفاوت است.

فکر می‌کنم وقتی خداوند سائل را انتخاب کرد، فقط تصمیم گرفت که خب، من قرار است مردم را از طریق سائل به خاطر انگیزه‌های نادرستشان در درخواست پادشاه، تأدیب کنم. و قرار است نوع پادشاهی را که آنها انتخاب می‌کنند، انتخاب کنم. نه این بار.

سپس یسی، آییناداب را فراخواند و او را از مقابل سموئیل عبور داد. سموئیل گفت: «خداوند این یکی را نیز برگزیده است.» سپس یسی، شَمَاه را نیز از آنجا عبور داد، اما سموئیل گفت: «خداوند این یکی را نیز برگزیده است.»

یسی هفت پسر خود را از مقابل سموئیل عبور داد. اما سموئیل به او گفت: «خداوند اینها را برگزیده است.» بنابراین، از یسی پرسید: «آیا اینها همه پسران تو هستند؟» یسی پاسخ داد: «خب، آنها هنوز کوچکترین هستند.»

او دارد گوسفندان را می‌چراند. سموئیل گفت: «کسی را بفرست تا او را بیاورند. تا وقتی که او نیاید، ما نمی‌تشینیم.»

من باید تک تک پسران شما را ببینم. بنابراین، او را احضار کرد و او را آوردند. او از سلامتی می‌درخشید و ظاهری زیبا و چهره‌ای جذاب داشت.

در واقع، متن می‌گوید که او سرخ‌پوست، با چشمانی زیبا و ظاهری نیکو بود. سپس خداوند فرمود: «برخیز و او را مسح کن. این همان است.»

بنابراین، سموئیل خُقه روغن را گرفت و او را در حضور برادرانش مسح کرد. و از آن روز به بعد، روح خداوند با قدرت بر داوود نازل شد. اما بیایید به این توصیف برگردیم.

چرا قصه‌گو، راوی، نویسنده، درست بعد از شنیدن اینکه خداوند می‌گوید، من به قلب نگاه می‌کنم، نه به چشم‌ها، وقتی داوود به صحنه می‌رسد، این را می‌گوید؟ من انتظار داشتم که او بگوید، داوود مردی بود که پیرو قلب خود خدا بود.

داوود کسی بود که قلبی پاک در برابر خدا داشت. و این همان چیزی بود که خدا دید.

نه، نه، انگار، قصه‌گو، گوش می‌دادی؟ خب، آره، گوش می‌دادم. من همونیم که داستان رو برات تعریف کردم.

او طوری به چشمان دیوید خیره می‌شود که انگار نشنیده است. خب، معلوم است که شنیده است. او کسی است که همه اینها را به ما گفته است.

خب، اینجا چه خبره؟ فکر می‌کنم مردم در این مورد نظرات متفاوتی داشته‌اند و بعضی از آنها کاملاً خنده‌دار است. بعضی‌ها می‌گویند، خب، بله، خدا به دل نگاه می‌کند، اما او هم یک پادشاه زشت نمی‌خواهد. فکر نمی‌کنم منظور اینجا این باشد.

یا بعضی‌ها می‌گویند، بله، خدا به دل نگاه می‌کند، اما ظاهر بیرونی، ویژگی‌های چشمگیر داوود و خوش‌قیافگی‌اش نشانه‌ای از برکت الهی است. فکر می‌کنم آنها نکته را نمی‌فهمند. فکر می‌کنم کاری که راوی می‌کند، یک جور بدشگونی در این مورد وجود دارد.

و من فکر می‌کنم والتر بروگمان، در نوشته‌هایش درباره سموئیل، این موضوع را به بهترین شکل ممکن به تصویر کشیده است. داوود مردی است که مطابق میل خدا رفتار می‌کند و این چیزی است که برای خدا مهم است. اما داوود ویژگی‌هایی دارد که او را در نظر مردم جذاب می‌کند.

و ممکن است مردم به دیوید به دید بدی نگاه کنند. در واقع، ظاهر زیبای دیوید می‌تواند روزی برای او مشکل‌ساز و وسوسه‌انگیز باشد. اینجا یک تنش وجود دارد.

داوود مردی است که مطابق میل خداست، اما در عین حال بسیار خوش‌قیافه است. و به عنوان یک فرد خوش‌قیافه، ممکن است دچار غرور و قدرتی شود که با آن همراه است. و من وقتی او در دوم سموئیل ۱۱، بتشیع را می‌بیند، این موضوع را بسیار طعنه‌آمیز می‌دانم.

او به شکلی زیبا و خوش‌قیافه توصیف شده که تقریباً با توصیف دیوید در اینجا مطابقت دارد. بنابراین فکر می‌کنم این روش راوی برای گفتن این است که بله، خدا بر اساس آنچه در درون دیوید می‌بیند، انتخاب می‌کند. اما باید توجه داشته باشید که دیوید ویژگی‌های انسانی جذاب زیادی دارد و می‌تواند باعث شود مردم به دلایل نادرست به سمت او جذب شوند.

و اگر او روی برخی از این موارد تمرکز کند، خودش هم ممکن است به مشکل برخورد. بنابراین گاهی اوقات نقاط قوتی که خداوند به شما عطا کرده است، اگر اجازه دهید به نقاط ضعف تبدیل شوند، می‌توانند مشکل‌ساز شوند. فکر می‌کنم اینجا بیشتر به همین موضوع مربوط می‌شود.

راوی در حال ایجاد تنش است. اما سموئیل، داوود را به عنوان پادشاه مسح می‌کند. روح با قدرت بر داوود نازل می‌شود تا به او انرژی دهد.

زیرا اگر قرار است در عهد عتیق پادشاه موفقی باشید، باید روح خداوند را داشته باشید. شائول روح را داشت، اما بیشتر اوقات از هدایت روح پیروی نمی‌کرد. بنابراین، به آنچه در آیه ۱۴ اتفاق می‌افتد توجه کنید.

حالا روح خداوند از شائول رفته بود و یک روح شیطانی از جانب خداوند او را عذاب می‌داد. بنابراین، کاری که خداوند می‌کند این است که روحش را از شائول می‌گیرد و حالا آن را به داوود می‌دهد و به جای روحش، یک روح شیطانی را بر شائول می‌فرستد تا او را عذاب دهد. فرض معمول این است که این روح شیطانی نوعی موجود شیطانی است و ممکن است همینطور باشد.

اما اگر به متن عبری نگاه کنید، لزوماً اینطور نیست. به این دلیل است که کلمه‌ای که به شر ترجمه شده است، گاهی اوقات می‌تواند «رآه» باشد، گاهی اوقات می‌تواند برای مصیبت و داوری، فاجعه و از این قبیل چیزها استفاده شود. بنابراین، ممکن است صرفاً این باشد که این روح برای انجام آن در تجربه سائول فرستاده شده است.

به عبارت دیگر، او روحی است که برای داوری فرستاده شده است، روحی که برای اجرای حکم فرستاده شده است. این لزوماً به این معنی نیست که خود روح شیطانی است. این روح فرستاده شده است تا مصیبت و فاجعه را بر سائول نازل کند.

بنابراین، ما واقعاً مطمئن نیستیم که چه اتفاقی برای این روح افتاده است. به نظر من اشتباه است که فرض کنیم این یک دیو است. اما به هر حال، این روح به عنوان نماینده داوری خدا علیه سائول فرستاده شده است.

نکته اصلی اینجاست. و سپس در آیات بعدی، و ما باید سریع به اینجا برویم، اتفاقی که می‌افتد این است که این روح، سائول را عذاب می‌دهد، و بنابراین یکی از ملازمانش می‌گوید، ما باید کسی را پیدا کنیم که در موسیقی خوب باشد، کسی که بتواند چنگ بنوازد، و وقتی روح شیطانی بر تو غلبه می‌کند، بتوانیم آن موسیقی را بنوازیم و تو را آرام کنیم. و بنابراین سائول می‌گوید، بله، این خوب به نظر می‌رسد.

چرا کسی را پیدا نمی‌کنید که وقتی این روح مرا عذاب می‌دهد، بتواند این آرامش را به من برگرداند؟ و بعد یکی از خدمتکاران می‌گوید، خب، من همین مرد را دیده‌ام، پسر جسی بیت‌لحمی. او می‌داند چطور چنگ بنوازد. او نوازنده‌ی واقعاً خوبی است.

داوود، مزامیرنویس شیرین اسرائیل، در مزامیر، موسیقی‌های زیادی از او داریم. او مردی شجاع و جنگجو است. حالا شاید اینجا کمی زود صحبت می‌کند.

بعداً وقتی داوود در فصل بعد با سائول ملاقات می‌کند، این تصور به شما دست می‌دهد که او تقریباً یک چوپان است. او مانند برادرانش به عنوان یک جنگجو به نبرد فراخوانده نشده بود. بنابراین، این ممکن است کمی پیش‌داوری باشد.

شاید پیش‌بینی‌کننده باشد، اما چیزی که در فصل ۱۷ کشف می‌کنیم این است که داوود شجاعت و دلوری زیادی را به شیوه‌ای جنگجوگونه نشان داده است. او شیرها و خرس‌ها را با دستانش کشته است. او شیرها و خرس‌هایی را که به گوسفندان حمله کرده‌اند، کشته است.

بنابراین شاید او هنوز واقعاً با یک فلسطینی روبرو نشده باشد، اما خب، اگر بتواند یک شیر یا یک خرس را از پا درآورد، روی او شرط می‌بندم. فکر می‌کنم همانطور که خواهیم دید، در مقابل یک سرباز معمولی فلسطینی یا شاید یک سرباز نه چندان معمولی فلسطینی خوب عمل کند. او خوب صحبت می‌کند و مرد خوش‌قیافه‌ای است.

بین، دوباره آنجاست. و خداوند با اوست. بنابراین سائول قاصدانی نزد یسی می‌فرستد و می‌گوید: «دوست دارم پسر ت را داوود بیاید و مرا خدمت کند.»

و بنابراین، داوود به خدمت شائول درآمد. و آنچه در اینجا می‌بینیم این است که شائول او را بسیار دوست دارد. او یکی از سلاحداران او می‌شود.

اما با این وجود، در فصل ۱۷ متوجه می‌شویم که داوود به نوعی به این شکل عمل می‌کند. او برای شائول به عنوان نوازنده‌ی چنگ و حمل‌کننده‌ی سلاح پاره وقت کار می‌کند، اما مواقعی وجود دارد که او به خانه‌اش نزد پسر برمی‌گردد. و فصل ۱۷ این را به ما می‌گوید.

برخی از محققان تناقض می‌بینند. آنها روایت‌های مختلفی از چگونگی ملاقات داوود با شائول می‌بینند. در فصل ۱۷ بیشتر در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد.

اما در این مورد خاص، داوود گاهی به خانه می‌رود. بنابراین، کاری که نویسنده انجام می‌دهد این است که اساساً می‌گوید شائول توسط خدا طرد شده است. او تاج و تخت خود را از دست داده است. فصل ۱۵.

خداوند روح او را از او گرفته و این روح شیطان را که قرار است بر شائول دآوری کند، آورده است. در این میان، او داوود را به عنوان پادشاه جدید برگزیده، روح خود را بر داوود قرار داده است، و اکنون آنچه را که خدا به طور مشیت الهی انجام می‌دهد، آوردن داوود به نزد شائول در نزدیکی دربار سلطنتی است، جایی که خداوند می‌تواند دوران حرفه‌ای داوود را آغاز کند. و بنابراین خداوند در تلاش است تا منافع داوود را ارتقا دهد و شائول را به زیر بکشد.

اما فصل بعدی که به آن خواهیم پرداخت، فصل ۱۷ در درس بعدی ماست، احتمالاً مشهورترین فصل در کتاب‌های سموئیل، داوود و جالوت، و مطمئناً یکی از مشهورترین فصل‌های کل کتاب مقدس. این فصل طولانی است و ما آن را با جزئیات بیشتری بررسی خواهیم کرد و نکاتی را خواهیم گفت که ممکن است در درک شما از آن جدید باشد. فکر نمی‌کنم این موضوع به شکست دادن یک غول بزرگ و قدرتمند توسط یک فرد ضعیف مربوط باشد، بلکه به عنوان یک بنده خردمند خداوند مطرح است که به خداوند اعتماد دارد تا به او در اجرای مهارت‌هایی که خداوند از قبل به او داده است، کمک کند.

اما در درس بعدی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

این دکتر باب چیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۰ در مورد اول سموئیل ۱۵-۱۶ است. شائول تاج و تخت خود را از دست می‌دهد، خداوند پادشاه جدیدی را انتخاب می‌کند.